

مقاله پیترون اینواگن

سازگاری داروینیسیم و نظریه طراحی

معمولا این طور بیان می شود که داروینیسیم با نظریه طراحی هوشمند و دیدگاه خداباورانه ناسازگار است. گرچه این بیان نباید با اینکه "نظریه داروین استدلال طراحی هوشمند را رد می کند" اشتباه گرفته شود. من تعبیر دوم را تا حدود زیادی قبول دارم. اولاً معنای دقیقی از "رد کردن" نمیتوان متصور شد و در ثانی نظریه داروین بعضی از استدلال های طراحی هوشمند را بیشتر از بقیه می تواند مورد نقد قرار دهد با این حال تعبیر دوم را قبول دارم و سعی در نقد کردن تعبیر اول خواهم کرد. بعضی از استدلال های طراحی (اتقان صنع)، استدلال های قوی فلسفی به شمار می روند اما با این حال ظهور نظریه داروین، تمام این استدلال ها را دارای قدرت متقاعدکنندگی کمتری کرده است. اکنون به تعبیر اول باز می گردیم. به نظر نمیرسد که هیچ یک از باورهای من درباره ی خدا بر اساس برهان طراحی باشد به این معنا که من به علت اینکه باور به خدا دارم هنگامی که به طبیعت می نگرم نظم را مشاهده می کنم. تئوری داروین ناهم خوانی هایی با باور های من به عنوان یک فرد مسیحی در زندگی دارد. نگاهی که من به تئوری داروین دارم شبیه نگاهی است که یک فرد فمینیست به رویکردی که در آن مردان را برتر میدانند دارد. من به عنوان یک مسیحی باور دارم که جهان نتیجه طراحی هوشمند است گرچه به باورهای بسیار خاص درباره ی این طراحی که بیشتر هم مورد هجومه ی نظریه داروین قرار می گیرند باور ندارم به عنوان مثال به این باور ندارم که ارگانیسیم ها را خدا به همان ترتیبی طراحی کرده است که انسان ماشین ها و مکانیزم های مادی را طراحی می کند و یا اینکه تئوری دقیقی درباره ی ارتباط ذهن خدا و ساختار ارگانیسیم ها وجود دارد.

همان طور که بیان شد داروینیسیم نقد بیشتری را به این رویکرد های خاص خداباوری وارد می سازد. من باور دارم که وجود جهان مادی و برخورداری از یک سری از صفات و ویژگی ها در نتیجه اراده خدا بوده است. سازگارگرای مطروحه بدین معنا است که نظریه داروین با این رویکرد که ارگانیسیم ها در نتیجه طراحی هوشمند به وجود آمده است، تناقض و تقابلی ندارد. من تلاشی برای نشان دادن سازگارگرای مستقیم بین این دو نمی کنم بلکه برخلاف بسیار از خداباوران تلاش می کنم استدلال کنم که رویکرد داروینی تکامل صحیح نیست (استدلال نمی کنم که غلط است بلکه می گویم قابل قبول به نظر نمی رسد) در حالی که اکثر کسانی که برای سازگارگرای استدلال می کنند داروینیسیم را صحیح می پندارند. من بخش زیادی را به این اختصاص نخواهم داد که نشان بدهم رویکرد داروینی غلط است. نگاه کلی من به آن اینطور می تواند بیان شود "علیرغم قدرتی که ژنتیک مولکولی در تبیین موجودیت های

وراثتی در ارگانسیم ها دارد اما جنبه های درمقیاس بزرگ تکامل همچنان مبهم می نمایند ."

ارنست مایر که از مدافعین داروینسیم است بیان می کند که گواه محکمی برای آشکار شدن تدریجی یک موجود تازه ی تکاملی وجود ندارد . انواع جدید ارگانسیم ها برای بازه های زمانی مشخص ظهور پیدا می کنند و بعد از مدتی نیز از بین می روند . بنابراین دیدگاه داروین که درخت حیات را نتیجه انباشته شدن تدریجی تفاوت های وراثتی میداند چندان دارای شواهد قوی به نظر نمی رسد . آن رویه هایی که باعث به وجود آمدن ارگانسیم های کاملاً متفاوت از هم از حیث ویژگی ها می شود (مانند ماهی ها و دوزیستان و یا کرم ها و حشرات) بایستی دارای تبیین جدید دیگری باشند . گویی که داروینسیم تنها در مقیاس های کوچک جوابگو است و بیشتر به انطباق موجودات با محیط خود می پردازد . به عبارتی بایستی به دنبال یک استدلال برای تبیین انواع ارگانسیم های دارای تفاوت بنیادین که اساساً زیست شناسی را شکل میدهند باشیم و بدانیم که انتخاب طبیعی تغییرات جزئی را شامل می شود."

هنگامی که از ناسازگاری صحبت می کنیم ، هدفمان ناسازگاری بین دو گزاره و یا تعدادی از گزاره ها است . در اینجا گزاره ی مربوط به خداباوری مشخص است " جهان نتیجه ی طراحی هوشمند است " اما گزاره ی مربوط به داروینسیم چندان روشن و واضح نیست و باید به دنبال ارائه یک گزاره برای نظریه داروینسیم و یا به عبارتی رویکرد داروینی تکامل بود . من تکامل را بیشتر متناسب به یک نظریه میدانم تا یک پدیده همانطور که غالباً جمله ای تحت عنوان " من به تکامل باور دارم " نیز برخاسته از همین مسئله است . اکنون برای ارائه مجموعه گزاره های توصیح دهنده ی رویکرد داروینی ، چهار گزاره را مطرح می کنم :

1 . هر دو ارگانسیم زنده ای در گذشته یا حال دارای نیای مشترک بوده اند .

2 . ارگانسیم های زنده برای میلیون ها سال است که وجود داشته اند .

این دو گزاره ی اول صحبتی از تنوع زیستی نمی کنند و تنها در صورتی یک مجموعه گزاره کامل به شمار می آید که مثلاً درباره ی نوعی از باکتری هایی صحبت کنیم که در طول سالیان بی تغییر مانده اند . با این حال این دو گزاره می تواند با اینکه یک طراحی هوشمند فرامادی هر چند میلیارد سال در حیات مادی انجام گرفته است و یا نوآوری هایی از سوی خدا وجود داشته است سازگار باشد . اکنون گزاره ی سوم و چهارم را بیان می کنیم :

3 . حیات ، تنوع طبقه بندی شده ی زیادی را تا کنون به نمایش گذاشته است .

4 . تنها علل طبیعی در تولید این تنوع نقش داشته اند .

در اینجا مفهوم کلمه ی natural را ، هم در مقابل مفهوم supernatural و هم در مقابل مفهوم artificial در نظر میگیریم . تئوری تکامل بیان می دارد که تنها قوانین فیزیکی در زیست مادی در طی ایجاد این تنوع ها نقش داشته اند و همچنین بیان می کند که تنها تاثیر فرامادی بر جهان مادی ، وجود چیزهایی هستند که به هیچ عنوان ادواتی برای وجود هوشمندی یا هدفی به شمار نمی آید مانند اشعه های کیهانی و نور خورشید .

این چهار گزاره می تواند تعبیر درستی از تکامل را ارائه دهد . میتوان به این چهار گزاره ، گزاره ای مبنی بر اینکه با گذر زمان پیچیدگی ارگانیسم هایی که بیشترین پیچیدگی را داشته اند و همچنین پیچیدگی زیست کره افزایش می یابد " را نیز افزود و این اضافه کردن، مشکلی را به وجود نمی آورد . من رویکرد داروینی یا داروینیسم را نوعی تعیین هویت برای " علل طبیعی" در گزاره ی چهارم می دانم . داروینیسم در پی روشن کردن مکانیسم واحدی برای تنوع طبقه بندی شده است . این مکانیسم ، نحوه عمل انتخاب طبیعی برای تغییرات وراثی تصادفی را معرفی میکند . درباره ی این واژه ی "تصادفی" اختلاف نظر زیادی وجود دارد اما اکنون در پی پرداختن به جزئیات آن نیستم . اکنون گزاره ی " نحوه ی انتخاب طبیعی برای تغییرات وراثتی تصادفی " و مکانیسم مربوط را با عنوان " انتخاب طبیعی " نام خواهیم برد . داروینیسم علاوه بر تئوری برای تکامل ، مشتمل بر این است که تنها مکانیسمی که ورای تنوع طبقه بندی شده برای حیات مادی است همان انتخاب طبیعی است .

اکنون می پرسیم که چرا این رویکرد داروینی با رویکرد طراحی هوشمند ناسازگار است؟ یا میپرسیم چرا هنگامی که انتخاب طبیعی که به نوعی بی هدف هم تلقی می شود می تواند مسئولیت تولید تنوع موجودات را بر عهده بگیرد ، خدایی که اراده کننده تنوع نظم یافته باشد ، نباید از این مکانیسم استفاده کرده باشد ؟ من اگر خودم به این شک کنم که آیا خدا از این مکانیسم استفاده کرده یا خیر ، تنها بدین دلیل است که ممکن است احساس کنم مکانیسم های دیگری نیز در کنار انتخاب طبیعی نیاز بوده اند و خدا باید از آنها نیز استفاده کرده باشد ولی دلیلی برای اینکه خدا از مکانیسم انتخاب طبیعی (اگر کافی باشد) استفاده نباید بکند نمی بینم . اگر خدا اراده کرده است که زیست کره ای با این مشخصات وجود داشته باشد و انتخاب طبیعی در آن بتواند عمل کند مشکلی وجود ندارد که بگوییم این ویژگی های مادی در نتیجه ی یک طراحی هوشمند بوده است . این دست سوالات بسیار کم پرسیده شده است و جواب های کاملی نیز برای آنها تاکنون داده نشده است . گویی یک باور بسیار گسترده وجود دارد چیزی درباره ی انتخاب طبیعی هست که نمی تواند به عنوان یک ابزار الهی به شمار آید ، اما من اینگونه فکر نمی کنم و زمانی که آگنوستیک بودم نیز داروینی فکر می کردم و همچنین هنگامی که مسیحی شدم . گرچه سختی های

فردی فراوانی را در مسیر ایمان خود حس کردم ، اما هیچ گاه داروینیسیم نقشی در این سختی ها نداشته است . من باور ندارم که نقدهایی که داروینیسیم دریافت می کند، میتواند گواهی برای خداباوری باشد و ارتباط ملموسی بین صحت یا عدم صحت داروینیسیم و خداباوری وجود ندارد گرچه بسیاری این گونه فکر می کنند. در همین جهت نقل قولی از مونو¹ را درباره ی مرجع جهش های تکاملی بیان می کنم :

" وقایعی که به عنوان جهش ها مطرح می شود ، کاملاً تصادفی و مبتنی بر شانس هستند و همچنین تنها مرجع برای اصلاحات در نقشه ژنی و در نتیجه ساختار وراثتی ارگانیسم ها می باشد . پس شناسی که نابینا (بدون هدف) است تنها منبع نوآوری ها در مخلوقات زیست کره است . این مفهوم ، تنها فرض آزموده شده و قابل قبول زیست شناسی مدرن به شمار می آید . "

او به شانس مانند ارسطو می نگرد که بر آمده از برخورد سلسله های مستقل علی هستند . او منشا این شانس را در عیب هایی که در مکانیسم های بنیادی تغییرات مولکولی ارگانیسم ها وجود دارد می یابد . او تنها شانس را به عنوان دلایل جهش تکاملی بیان می کند اما می تواند رویداد های دیگری را نیز که ارزش تکاملی دارند و میتوان آنها را به شانس منسوب کرد نیز بیان کند مانند اینکه به راه افتادن سیلی باعث از بین رفتن گونه ای از موجودات شده است و یا اینکه مدار زمین و مدار یک ستاره دنباله دار با هم تقاطع دارند .

من این موضوع که شانس تنها فرض قابل درک برای ماست را قبول ندارم . اکنون فرض کنیم که حتی اینگونه باشد . آنگاه آیا باید ویژگی کلی موجودات را نیز همگی در اثر شانس بدانیم ؟ این استدلال که به fallacy decomposition مشهور است ، اساساً نمی تواند درست باشد و مانند این است که چون یک گاو اساساً از الکترون ها و پروتون ها که موجودیت های غیرزیستی هستند تشکیل شده است ، پس باید گاو هم موجود غیرزیستی باشد . اکنون یک مثال می زنیم . یک خم روی صفحه را در نظر بگیرید . اکنون یک دستگاهی داریم که به صورت تصادفی نقاطی را روی صفحه انتخاب می کند و بررسی میکند که آیا روی خم هستند یا خیر . هر چه تعداد نقاط بررسی شده بیشتر باشد ، نسبت اینکه نقاط ، روی خم باشند به کل نقاط ، به نسبت محیط اشغال شده توسط خم به مساحت صفحه نزدیک خواهد شد و اگر تعداد این خم ها را بسیار زیاد کنیم ، اعداد دقیق تری را برای مجموعه ی خم ها میتوانیم به دست آوریم.

اکنون می توان با تعبیر مونو گفت که مختصات یک نقطه که توسط دستگاه انتخاب می شود شانس است اما مجموعه ی نقاطی که دستگاه انتخاب می کند یک ویژگی دارد که نمی تواند محصول شانس باشد : داشتن این ظرفیت که می تواند نسبت خم طراحی شده از قبل را به کل صفحه ی مذکور مشخص نماید . از آنجایی که ساخت این وسیله، هدفمند بوده است ، پس اینکه مجموعه ی نقاط ، هدف مشخصی در راستای تعیین مساحت خم برخلاف شانس بودن مختصات هر نقطه دارد ، متوجه نقدی نخواهد بود .

فرض کنیم هر جهش تکاملی آنگونه که مونو می گوید شانس باشد و فرض کنیم که هر رویداد منفردی در تاریخ زیست کره نیز شانس باشد ؛ این امر نشان نخواهد داد که هر جنبه از زیست کره شانس و همچنین بدون هدف است . اگر اینگونه باشد ، دوباره دچار همان خطای "fallacy of decomposition" شده ایم . اکنون این امر نشان می دهد اینکه بعضی ویژگی های زیست کره شانس نباشد ، با داروینیسیم سازگار است گرچه هنوز هم میتوان ادعا کرد بخش هایی که در نتیجه ی شانس نباشند ، در تئوری داروین ناچیز یا حتی قابل چشم پوشی هستند . کسی اگر رویکرد ناسازگرایانه را بخواهد ارائه دهد باید این مورد که همه چیز در داروینیسیم لزوما در اثر شانس نیستند را هم در نظر بگیرد .

در پاسخ به ادعای مطرح شده ، طرفداران ناسازگرایی می توانند ادعا کنند که ویژگی های زیست کره بسیار متفاوت با مثال خم و نقطه است : هنگامی که ما با اندازه گیری نقاط روی صفحه کار میکنیم ، برایمان از پیش تعیین شده است که نقاط توانایی تعیین سطح اشغالی توسط خم را دارند اما ویژگی های زیست کره میتواند اینطور نباشد . تئوری تحت عنوان تقدیرگرایی زیست شیمیایی (biochemical predestination) وجود دارد که بیان می دارد هر سیاره بدون حیاتی که ویژگی های لازم را داشته باشد ، خودبخود زندگی چندسلولی و در نهایت زندگی هوشمند را دارا خواهد بود . گرچه این تئوری میان دانشمندان زیست شناسی مقبولیت زیادی ندارد و اکثرا میان فیزیکدانان مورد قبول است . می توان گفت که اگر تقدیرگرایی زیست شیمیایی نادرست باشد و هر واقعه ای تنها در اثر شانس رخ داده است آنگاه دیگر معنایی ندارد که این ویژگی ها در نتیجه ی اراده یک موجودیت الهی باشد . به عبارتی نقض تقدیر گرایی زیست شیمیایی نشان می دهد که پروسه های تکاملی نمی توانند به عنوان ابزار برای یک نفر جهت اعمال اراده خود مورد استفاده قرار گیرد . اکنون بیشتر این استدلال را واکاوی می کنیم.

اگر هر ویژگی در زیست کره محصول طراحی هوشمند باشد ، آنگاه ویژگی های خاصی مانند عقلانیت انسان نیز همینطور خواهد بود . اگر انتخاب طبیعی نتواند توجیه گر تولید موجوداتی با ویژگی هایی مانند عقلانیت باشد آنگاه منطقی نیست که بگوییم انتخاب طبیعی می تواند ابزار یک موجود الهی باشد . موافقان این استدلال ، انتخاب

طبیعی را برای این هدف به علت امکانیت رادیکالی که نتیجه آن خواهد داشت قابل استفاده نمی دانند . برای توضیح امکانیت رادیکال ، فرض میکنیم در زمان t_0 که اولین شرایط حیات و اولین ارگانسیم (باکتری) به وجود آمده است ، تمام پروسه های فیزیکی که میتوانسته است به این شرایط اولیه منجر شود را در نظر می گیریم . این مجموعه خطوطی که ذرات فیزیکی برای این شرایط اولیه طی کرده اند را تاریخچه می گوئیم . اکنون تمامی این تاریخچه های مختلف را در نظر میگیریم و بیان می داریم که مثلا ۷۰ درصد از این تاریخچه ها منجر به این ویژگی و شرایط اولیه می شود (شرایط F) . این تئوری که عقلانیت ، به شکل رادیکالی امکانی هست را توضیح می دهیم : میزان تاریخچه هایی که منجر به عقلانیت بشود ، درصد بسیار اندکی را شامل می شود . همچنین دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که همه ی ویژگی های خاص ارگانسیم ها دارای همین احتمال کم باشند .

اکنون به یک مشکل در این دیدگاه برمیخوریم . اگر نگاه دترمینیستی را مدنظر قرار دهیم ، آنگاه عملا فقط یک تاریخچه ممکن وجود خواهد داشت و هیچ چیز دارای امکانیت رادیکال نخواهد بود . راه هایی برای برطرف کردن این نقیصه وجود دارد و اکنون فرض میکنیم مسیرهای غیرجبرگرایانه کافی در جهان برای استدلال مورد نظر ما وجود دارد . اگر عقلانیت دچار امکانیت رادیکال باشد ، پروسه های جهان طبیعی دیگر نمی توانند ابزاری برای موجود الهی برای به وجود آوردن عقلانیت باشند . این امر به تنهایی نشان نمی دهد که انتخاب طبیعی نمی تواند ابزار فرد الهی باشد بلکه تنها در صورتی نمی تواند که محصول انتخاب طبیعی بودن عقلانیت ، دارای امکانیت رادیکال باشد . این استدلالی که کردیم به شکل منطقی ای برگرفته از استدلال پیشین که بعضی وقایع تکاملی می توانند شانسی نباشند ، نبود اما می توان گفت این استدلالی که همین جا کردیم با ضمیمه کردن جملاتی که شروط وقوع یافتن انتخاب طبیعی را بیان کند ، میتواند استدلال اصلی " شانسی نبودن بعضی وقایع در انتخاب طبیعی " را نتیجه دهد ؛ این یعنی داروینیسیم با طراحی هوشمند در تضاد نیست بلکه داروینیسیم به اضافه این جملات با طراحی ناسازگار است . اکنون برای توضیح بیشتر فرض می کنیم که ویژگی هایی را که منطقی است بودن آنها را به خدا نسبت دهیم ، دارای امکانیت رادیکال باشد.

اگر موجودیت موجودات دارای عقلانیت را با احتمال بسیار اندک در نظر بگیریم و تمامی ویژگی ها را متناسب به انتخاب طبیعی کنیم ، آنگاه با فرض مشاهده کردن عقلانیت در جهان ، یک نقد حدی متوجه انتخاب طبیعی خواهد شد ؟ قطعا اینطور نیست . باید توجه داشت که خود گزاره ی " ویژگی های دارای امکانیت رادیکال وجود دارند " دارای امکانیت رادیکال نیست . عملا تفاوت اساسی بین وجود عقلانیت با وجود خود انسان در جهان نیست . طرفداران این تئوری که استدلال اخیر ضربه زیادی به انتخاب طبیعی می زند ، بر این باورند که در نظر گرفتن طراحی هوشمند باعث می شود که دیگر عقلانیت ، عنصری با احتمال کم در طبیعت نباشد . این چرخه پاسخ گویی به نقد

های طرف مقابل تا بی نهایت ادامه خواهد داشت و مراد اصلی من از طرح این مطلب این است که بحث عقلانیت ، مبحث مهمی در این نوع نزاع های فلسفی است .

اکثر سازگارگرایان بر این باورند که جهان حالت کنونی خود را مدیون خداوند است که این حالت کنونی مدل داروینی است . این تعبیر با رویکرد ما سازگار نیست چرا که در گزاره چهارمی که از تعریف داروینیسم داشتیم گفتیم که تنها علل طبیعی در تنوع زیستی دخیل اند . اکنون بیایید فرض کنیم هنگامی که صحبت از تئوری علمی می کنیم هیچ کاری با روندهای غیرطبیعی و فراطبیعی نداریم و هر جایی که خللی در روند توضیح طبیعت با اتکا بر علل طبیعی داشتیم ، این را منتسب به فراطبیعت نمی کنیم بلکه فرض را بر کمبود داده ها و دستاوردهای علمی می گذاریم . همان طور که میدانیم قوانین فیزیکی نیوتن صرفاً درباره ی نیروها و خصوصاً نیروی گرانشی بین اجسام توضیح می دهد و هیچ قیدی برای اینکه فعل فراطبیعی نتواند اعمال بشود نمی دهد و جلوی آن را نمی گیرد. همان قدر که قوانین گرانش نمی توانند توضیح و قیدی بر روی نیروی الکترومغناطیس داشته باشند ، توضیح و قیدی روی عمل فراطبیعی بر روی طبیعت نیز نخواهند داشت . من هیچ دلیلی نمی بینم که فردی که تاثیر الهی در روندی که تکامل طی می کند می بیند ، بتواند تکامل را به عنوان چیزی که تئوری علمی خطاب بشود زیر سوال ببرد. به علت نقش گسترده شانس در تکامل داروینی ، شاید بتوان داروینیسم را از نظر بعضی اینطور زیر سوال برد. واژه ی شانسی (رندوم) را در نظر میگیریم . غالباً در صورتی که یک مجموعه ی متوالی از اعداد توسط یک فرد دارای عقلانیت انتخاب شود ، ما اسم این را شانسی نمی گذاریم . اکنون اگر یک نفر ادعا بکند که کتابی در دست دارد که مجموعه ی مشخصی از اعدادی را که خدا انتخاب کرده است در دست دارد ، آنگاه هیچ راهی از نظر شیوه های آماری وجود ندارد که بتوان گفت اعداد داخل این کتاب شانسی هستند و یا توسط خدای دارای عقلانیت انتخاب شده اند . به عبارت دیگر هنگامی که تکامل را صرفاً در بستر جهان طبیعی درست بدانیم ، پس نگرشی که به مفهوم شانس داریم نیز تنها باید شانس در بستر جهان طبیعی باشد.

اکنون به مقوله ی جهش (mutation) می پردازیم که مهم ترین جایی است که شانس در آن دیده می شود . فرض کنیم در طبیعت گونه ای وجود دارد که به خاطر بعضی عوامل محیطی در معرض انقراض است . سه جهش متفاوت ممکن در ژنوم این گونه وجود دارد که یکی از آنها باعث بقای جاندار در برابر تهدید محیطی می شود ، یکی از آنها تفاوت خاصی را رقم نمی زند و آخری کاملاً برای این موجود مرگ آور است . داروینیسم هیچ تمایزی بین این سه جهش برای رخ دادن قائل نمی شود و تنها عوامل بیوشیمیایی برای این جهش موثر خواهد بود به عبارتی هیچ دلیلی برای اینکه جهشی که باعث تطابق و بقای این گونه در طبیعت می شود ، رخ بدهد وجود ندارد .

تغییراتی که در دی ان ای موجودات صورت می گیرد و ویژگی محیطی که باعث موفقیت جاندار در بقا می شود کاملاً از هم مستقل اند.

اینکه جهش ها کاملاً شانسی اند می تواند در موافقت با این نظر باشد که تکامل و به خصوص جهش ها توسط خدا هدایت می شوند . اگر خدا این امور را انجام داده باشد تناقضی با اینکه جهش ها در جهان مادی شانسی بوده اند به وجود نمی آید . اکنون فرض کنیم آماری از میلیارد ها جهشی که تا کنون صورت گرفته است وجود دارد . مطالعه این جهش ها به همراه شرایط محیطی آنها ، آیا ارتباط ملموسی بین میزان سوددهی جهش (یعنی اینکه جهش باعث بقا و تداوم نسل گونه شود) و امکان رخ دادن آن وجود خواهد داشت ؟ من چنین چیزی را احساس نمی کنم . اگر تکامل داروینی دارای ویژگی امکانیت رادیکال باشد، خداباوری که داروینیسم را قبول دارد ، میتواند فرض بگیرد که خدا این پروسه تکاملی را با استفاده از جهش های معینی هدایت کرده است و فرد خداناباور نیز باید قبول کند که در تاریخ تکاملی هیچ چیزی که تناقضی با این امر داشته باشد یافت نمی شود .

از نظر برخی از کسانی که تمایل دارند که به خدا باور داشته باشند ، این نوع برداشت از خدا غیرقابل قبول می نماید و معتقدند جهان مادی و زیستی که خدا بخواد بیافریند قطعاً متفاوت از این نوع جهان زیستی که هم اکنون داریم خواهد بود . از طرفی هنگامی که از این افراد پرسیده می شود که چه تئوری جایگزینی در اختیار دارند ، غالباً جوابی ندارند . کسانی که باور دارند که تاریخچه ی زیستی جهان با اینکه این تاریخچه بخشی از خواسته های خدا باشد ناسازگار است ، باید بتوانند توضیح دهند که این تاریخچه در صورتی که ابزاری برای اهداف آشکار خدا میخواست باشد ، چگونه می بود.